

و چراغ در دست گیرد برای نوهر و خدمت کن **توب** بالضم جوهر کردن و از جنس بر
و بر آن ه و جود کردن **تاسط** سدا و در جاب و نام بدر قسط است و بعضی او را گزیده اند
اتسقط بالضم پوست کردن و آشکار کردن و زدن بعضا **تسقط** بالکسر آشکار کردن
و پوستی که از جنسی دور کرده شود **قط** بالضم و تشدید ط موی کوتاهه و جود و بریدن
یا بریدن چیزی سخت یا بر پهن بریدن و از جنس است **تقط** قلم و فی حدیث کان علی
رضی الله تعالی عنه اذا علمي فدا و اذا عرض **قط** و کران شدن شیخ و بالکسر نصیب
و قباله و کتاب محاسبه و نامه قسط و جمع و کرم بر قسط و جمع و بالضم و تشدید ط
تخفیف آن هرگز و حدیثه و این کلمه خاصه زمان گذشته است و **قط** بالضم و کثیف
طاب یعنی پس نیز آمده و از جنس است فقط **تقطوط** بالضم قط زدن قلم **تقطوط** بفتح
موی کوتاهه و جود و جود شدن موی **تاطط** موی دراز و بلند **تقط**
بالضم سخت و ننگ کردن بر قرض دار و ننگ گرفتن و دستوار بستن و بدو بی
انذار حلق و سختی با ننگ کردن و سخن بر اندان مرکب و آشکار کردن و راندن و
دور کردن و بستن دستار و خوار و همان شدن **تقا** بالکسر بفتح سخت رانده جا یا
تقط بالکسر شهرت بصحبه معرکه وقف کرده شده است بر علویان از زمان
حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب **تاط** بالضم اولاد جنین و شیاطین
و جنین قسط و فتنه و با ننگ قاضی است میان فرزند و خاله **تقط** دست یا
طای لبتن و در کعبه کردن و دست و پای ایر بستن و پا و دست کوفت لبتن
بجنگ کشی و کشی و جاع کردن و گرفتن و حشدن و فطرن الملبدن شتر کلمه
رستی که دست و پای کوفت بدان بنام برای کشتن و رستی که دست و پای کسی
بنام **تاط** بالکسر یا که بدان دست و پای اسیر و کوفت است تا و فرقه که دست و پای
لودک بدان بنام و در کعبه رستن خوابان و بالضم و تشدید ط فرستاده آن رسیان

در خدمت

و خرقه **تقط** بالضم سال تمام و درست **تقطوط** بالضم نوب شدن **تقط** بفتح نوب
مید شدن و بکس نوب نوبه و همچنین تا ناط **تقط** بالضم و فتح نوب شدن
از کلمه که نسبت میزند و متعلق **تقط** بالضم و کس کوفت یا مقدار صفت از آن و بالضم
و نسبت به بلع و نام مردیست **تقط** بالضم و تشدید ط و در ایشان رسیده
تقط بالکسر یا کسیر دانک اصل آن در اطبا کس و تشدید ط و در ایشان رسیده
زیرا که جمع آن در اولی است مثل دنیا و صحت موس که **تقط** و **تقط**
بالکسر نسبت به ما در وزن مختلف میگردند و کس در سس دنیا و در عروق
عنه و در دست **مع الظاهر** بفتح یعنی برکت است کس بدان پوست
و باعث کت یا غیر است که از او بفرستند و بشود آن یکند و از او باقی ماند
و ادیم قرطی و کفش قرطی یعنی ادیم یعنی وقوع نمی زیرا که درین قرطی یا
باش **تقط** چینه و **تقط** بالضم و تشدید ط و در فرستنده آن **تقط** بالضم
کرمی تابستان میان آن از طلوع خورشید تا طلوع صبح است که شدن روز
و مقیم شدن بجای **مع العین** قاع زمین هموار فغان و اقوام جمع مقیم
واحد و بعضی گفته اند که مقیم جمع قاع است **تقوع** بالضم مرد کشیدن خار است
و مرد که میان کشیدن و در زمین رفتن و میر نمودن و بپاش شدن خورج غیر
آن و بشود شدن روی از طاعت و جدا شدن از با بیان **تقوع** بالضم یعنی فشا
ندیم خورج جز آن و با ننگ چیزی و در زینل و سر فرود کردن در سو و بالضم آنها
که بریدن براید **تقوع** بالکسر یعنی فشاندن و بالضم یعنی فشا و مردان و چنانچه
است بزرگ صفت مردی که آن چنان ترا و وضع کرد و بالضم و تشدید ط یا چونک بدل
تقوع بفتح یعنی که نماز را چوبه و چون **تقوع** بالضم خوار شدن **تقوع** بالضم
آبها که برتن براید **تقوع** بالضم فغان زدن اسب را و بازداشتن کسی را از کسی و